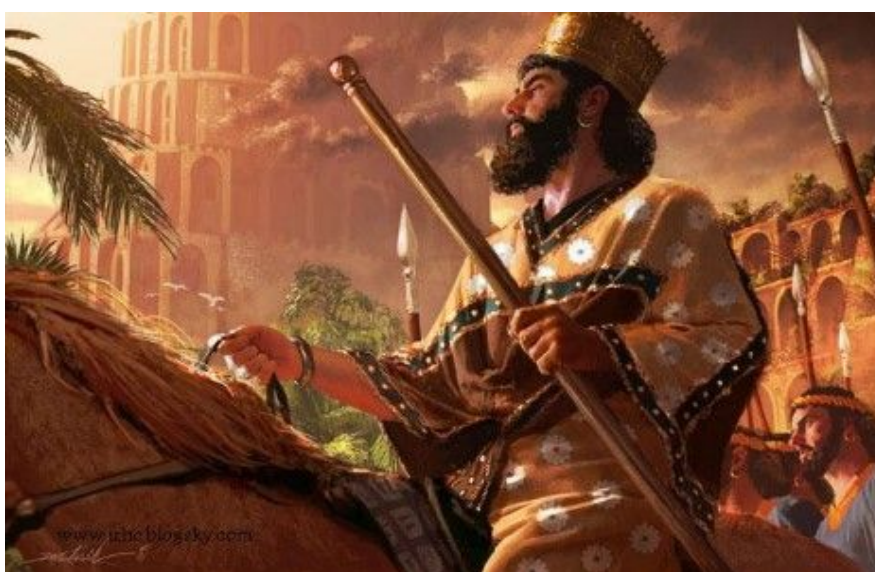


زندگی نامه و داستان های از کوروش کبیر



گردآوری و نگارش

توسید محمدی

تابستان ۹۰

فهرسـت

مقدمه.....	۳
زندگی نامه.....	۴
داستان ها.....	۱۳
گزیده ای از مشهورترین بخش منشور کوروش.....	۲۳
آفرین اندرز کوروش به هنگام درگذشت.....	۲۷
گزیده ای از سفنان کوروش کبیر.....	۲۹
سفنان بزرگان جهان در مورد کوروش کبیر.....	۳۲
شعری در وصف کوروش.....	۴۰

مقدمه

کتابی که پیش روی شماست نگاه اجمالی به زندگی کوروش کبیر، پادشاهی که برای سر بلندی این سرزمین از جان و دل مایه گذاشت و آزادی و آزاد اندیشی را به تمام جهانیان عرضه داشت. شخصیتی وقتی به گذشته وی می نگریم چیزی جزء انسانیت و پاکی از او یافت نمی شود.

هدف از گردآوری و نگارش این کتاب آشنایی شما خواننده عزیز با این انسان بزرگ و بشر دوست بوده است. امید که خداوند بزرگ، این عمل اندک را مورد پذیرش قرار دهد. در پایان از خوانندگان عزیز تقاضا می کنیم هرگونه انتقاد یا پیشنهادی دارند آن را از طریق آدرس ایمیل زیر با اینجانب در میان بگذارند.

با تشکر توحید محمدی

Email: tOhid_2@yahoo.com

زندگی نامه

کوروش بزرگ (۵۲۹-۵۷۶ پیش از میلاد)، همچنین معروف به کوروش دوم نخستین شاه و بنیان‌گذار دودمان شاهنشاهی هخامنشی است. شاه پارسی، به‌خاطر بخشندگی، بنیان گذاشتن حقوق بشر، پایه‌گذاری نخستین امپراتوری چند ملیتی و بزرگ جهان، آزاد کردن برده‌ها و بندیان، احترام به دین‌ها و کیش‌های گوناگون، گسترش تمدن و غیره شناخته شده‌است.

ایرانیان کوروش را پدر و یونانیان، که وی سرزمین‌های ایشان را تسخیر کرده بود، او را سرور و قانونگذار می‌نامیدند. یهودیان این پادشاه را به منزله مسح‌شده توسط پروردگار بشمار می‌آوردند، ضمن آنکه بابلیان او را مورد تأیید مردوک می‌دانستند.

تبار کوروش از جانب پدرش به پارس‌ها می‌رسد که برای چند نسل بر انشان (شمال خوزستان کنونی)، در جنوب غربی ایران، حکومت کرده بودند.

کوروش درباره خاندانش بر سفالینه‌ استوانه شکلی محل حکومت آن‌ها را نقش کرده‌است. بنیانگذار سلسله هخامنشی، شاه هخامنش انشان است. پس از مرگ او، فرزندش چایش پیش به حکومت انشان رسید.

حکومت چایش پیش نیز پس از مرگش توسط دو نفر از پسرانش کوروش اول شاه انشان و آریارامن شاه پارس دنبال شد. سپس، پسران هر کدام، به ترتیب کمبوجیه اول شاه انشان و آرشام شاه پارس، بعد از آن‌ها حکومت کردند.

کمبوجیه اول با شاهدخت ماندانا دختر ایشثوویگو (آژی دهاک یا آستیاگ) پادشاه ماد ازدواج کرد و کوروش بزرگ نتیجه این ازدواج بود.

تاریخ نویسان باستانی از قبیل هرودوت، گزنفون و کتزیاس درباره چگونگی زایش کوروش اتفاق نظر ندارند.

اگرچه هر یک سرگذشت تولد وی را به شرح خاصی نقل کرده‌اند، اما شرحی که آنها درباره ماجرای زایش کوروش ارائه داده‌اند، بیشتر شبیه افسانه می‌باشد.

تاریخ نویسان نامدار زمان ما همچون ویل دورانت و پرسی سایکس و حسن پیرنیا، شرح چگونگی زایش کوروش را از هرودوت برگرفته‌اند. بنا به نوشته هرودوت، آژی دهاک شبی خواب دید که از دخترش آنقدر آب خارج شد که همدان و کشور ماد و تمام سرزمین آسیا را غرق کرد.

آژی دهاک تعبیر خواب خویش را از مغ‌ها پرسش کرد. آنها گفتند از او فرزندی پدید خواهد آمد که بر ماد غلبه خواهد کرد. این موضوع سبب شد که آژی دهاک تصمیم بگیرد دخترش را به بزرگان ماد ندهد، زیرا می‌ترسید که دامادش مدعی خطرناکی برای تخت و تاج او بشود. بنابر این آژی دهاک دختر خود را به کمبوجیه اول شاه آنشان که خراجگزار ماد بود، به زناشویی داد.

ماندانا پس از ازدواج با کمبوجیه باردار شد و شاه این بار خواب دید که از شکم دخترش تاکی روید که شاخ و برگ‌های آن تمام آسیا را پوشانید.

پادشاه ماد، این بار هم از مغ‌ها تعبیر خوابش را خواست و آنها اظهار داشتند، تعبیر خوابش آن است که از دخترش ماندانا فرزندی بوجود خواهد آمد که بر آسیا چیره خواهد شد.

آستیاگ بمراتب بیش از خواب اولش به هراس افتاد و از این رو دخترش را به حضور طلید.

دخترش به همدان نزد وی آمد. پادشاه ماد بر اساس خوابهایی که دیده بود از فرزند دخترش سخت وحشت داشت، پس زاده دخترش را به یکی از بستگانش بنام هارپاگ، که در ضمن وزیر و سپهسالار او نیز بود، سپرد و دستور داد که کوروش را نابود کند.

هارپاگ طفل را به خانه آورد و ماجرا را با همسرش در میان گذاشت. در پاسخ به پرسش همسرش راجع به سرنوشت کوروش، هارپاگ پاسخ داد وی دست به چنین جنایتی نخواهد آلود، چون یکم کودک با او خوشایند است و دوم چون شاه فرزندان زیاد ندارد دخترش ممکن است جانشین او گردد، در این صورت معلوم است شهبانو با کشته شدنش مدارا نخواهد کرد.

پس کوروش را به یکی از چوپان‌های شاه به نام مهرداد (میترا دات) داد و از او خواست که وی را به دستور شاه به کوهی در میان جنگل رها کند تا طعمه ددان گردد.

چوپان کودک را به خانه برد. وقتی همسر چوپان به نام سپاکو از موضوع با خبر شد، با ناله و زاری به شوهرش اصرار ورزید که از کشتن کودک خودداری کند و بجای او، فرزند خود را که تازه زاییده و مرده بدنیا آمده بود، در جنگل رها سازد.

مهرداد شهامت این کار را نداشت، ولی در پایان نظر همسرش را پذیرفت. پس جسد مرده فرزندش را به ماموران هارپاگ سپرد و خود سرپرستی کوروش را به گردن گرفت.

روزی کوروش که به پسر چوپان معروف بود، با گروهی از فرزندان امیرزادگان بازی می کرد. آنها قرار گذاشتند یک نفر را از میان خود به نام شاه تعیین کنند و کوروش را برای این کار برگزیدند.

کوروش همبازیهای خود را به دسته های مختلف بخش کرد و برای هر یک وظیفه ای تعیین نمود و دستور داد پسر آرتم بارس را که از شاهزادگان و سالاران درجه اول پادشاه بود و از وی فرمانبرداری نکرده بود تنبیه کنند.

پس از پایان ماجرا، فرزند آرتم بارس به پدر شکایت برد که پسر یک چوپان دستور داده است وی را تنبیه کنند.

پدرش او را نزد آژی دهاک برد و دادخواهی کرد که فرزند یک چوپان پسر او را تنبیه و بدنش را مضروب کرده است. شاه چوپان و کوروش را احضار کرد و از کوروش سوال کرد: «تو چگونه جرأت کردی با فرزند کسی که بعد از من دارای بزرگ ترین مقام کشوری است، چنین کنی؟» کوروش پاسخ داد: «در این باره حق با من است، زیرا همه آنها مرا به پادشاهی برگزیده بودند و چون او از من فرمانبرداری نکرد، من دستور تنبیه او را دادم، حال اگر شایسته مجازات می باشم، اختیار با توست.»

آژی دهاک از دلاوری کوروش و شباهت وی با خودش به اندیشه افتاد. در ضمن بیاد آورد، مدت زمانی که از رویداد رها کردن طفل دخترش به کوه می گذرد با سن این کودک برابری می کند. بنابراین آرتم بارس را قانع کرد که در این باره دستور لازم را صادر خواهد کرد و او را مرخص کرد.

سپس از چوپان درباره هویت طفل مذکور پرسشهایی به عمل آورد. چوپان پاسخ داد: «این طفل فرزند من است و مادرش نیز زنده است.» اما شاه نتوانست گفته چوپان را قبول کند و دستور داد زیر شکنجه واقعیت امر را از وی جویا شوند.

چوپان ناچار به اعتراف شد و حقیقت امر را برای آژی دهاک آشکار کرد و با زاری از او بخشش خواست.

سپس آژی دهاک دستور به احضار هارپاگ داد و چون او چوپان را در حضور پادشاه دید، موضوع را حدس زد و در برابر پرسش آژی دهاک که از او پرسید: «با طفل دخترم چه کردی و چگونه او را کشتی؟»

پاسخ داد: «پس از آن که طفل را به خانه بردم، تصمیم گرفتم کاری کنم که هم دستور تو را اجرا کرده باشم و هم مرتکب قتل فرزند دخترت نشده باشم» و ماجرا را به طور کامل نقل نمود.

آژی دهاک چون از ماجرا خبردار گردید خطاب به هارپاگ گفت: امشب به افتخار زنده بودن و پیدا کردن کوروش جشنی در دربار برپا خواهم کرد. پس تو نیز به خانه برو و خود را برای جشن آماده کن و پسر ت را به اینجا بفرست تا با کوروش بازی کند. هارپاگ چنین کرد.

از آن طرف آژی دهاک مغان را به حضور طلبید و در مورد کورش و خوابهایی که قبلاً دیده بود دوباره سوال کرد و نظر آنها را پرسید. مغان به وی گفتند که شاه نباید نگران باشد زیرا رویا به حقیقت پیوسته و کوروش در حین بازی شاه شده است پس دیگر جای نگرانی ندارد و قبلاً نیز اتفاق افتاده که رویاها به این صورت تعبیر گردند.

شاه از این ماجرا خوشحال شد. شب هنگام هارپاگ خوشحال و بی خبر از همه جا به مهمانی آمد. شاه دستور داد تا از گوشتهایی که آماده کرده اند به هارپاگ بدهند؛ سپس به هارپاگ گفت می خواهی بدانی که این گوشتهای لذیذ که خوردی چگونه تهیه شده اند. سپس دستور داد ظرفی را که حاوی سر و دست و پاهای بریده فرزند هارپاگ بود را به وی نشان دهند.

هنگامی که ماموران شاه درپوش ظرف را برداشتند هارپاگ سر و دست و پاهای بریده فرزند خود را دید و گرچه به وحشت افتاده بود خود را کنترل نمود و هیچ تغییری در صورت وی رخ نداد و خطاب به شاه گفت: هرچه شاه انجام دهد همان درست است و ما فرمانبرداریم. این نتیجه نافرمانی هارپاگ از دستور شاه در کشتن کوروش بود.

کوروش برای مدتی در دربار آژی دهاک ماند سپس به دستور وی عازم آتشان شد. پدر کوروش کمبوجیه اول و مادرش ماندانا از وی استقبال گرمی به عمل آوردند. کوروش در دربار کمبوجیه اول خو و اخلاق والای انسانی پارس ها و فنون جنگی و نظام پیشرفته آنها را آموخت و با آموزش های سختی که سربازان پارس فرامی گرفتند پرورش یافت. بعد از مرگ پدر وی شاه آتشان شد.

بعد از آنکه کوروش شاه آتشان شد در اندیشه حمله به ماد افتاد.

در این میان هارپاگ نقشی عمده بازی کرد. هارپاگ بزرگان ماد را که از نخوت و شدت عمل شاهنشاه ناراضی بودند بر ضد ایشتوویگو (آژی دهاک) شورانید و موفق شد، کوروش را وادار کند بر ضد پادشاه ماد لشکر کشی کند و او را شکست بدهد.

با شکست کشور ماد به وسیله پارس که کشور دست نشانده و تابع آن بود، پادشاهی ۳۵ ساله ایشتوویگو پادشاه ماد به انتها رسید، اما به گفته هرودوت کوروش به ایشتوویگو آسیبی وارد نیاورد و او را نزد خود نگه داشت.

کوروش به این شیوه در ۵۴۶ پادشاهی ماد و ایران را به دست گرفت و خود را پادشاه ایران اعلام نمود.

کوروش پس از آنکه ماد و پارس را متحد کرد و خود را شاه ماد و پارس نامید، در حالیکه بابل به او خیانت کرده بود، خردمندانه از قارون، شاه لیدی خواست تا حکومت او را به رسمیت بشناسد و در عوض کوروش نیز سلطنت او را بر لیدی قبول نماید.

اما قارون (کروزوس) در کمال کم خردی به جای قبول این پیشنهاد به فکر گسترش مرزهای کشور خود افتاد و به این خاطر با شتاب سپاهیان را از رود هالسی (قرل ایرماق امروزی در کشور ترکیه) که مرز کشوری وی و ماد بود گذراند و کوروش هم با دیدن این حرکت خصمانه، از همدان به سوی لیدی حرکت کرد و دژسارد که آن را تسخیر ناپذیر می پنداشتند، با صعود تعدادی از سربازان ایرانی از دیواره های آن سقوط کرد و قارون (کروزوس)، شاه لیدی به اسارت ایرانیان درآمد و کوروش مرز کشور خود را به دریای روم و همسایگی یونانیان رسانید.

نکته قابل توجه رفتار کوروش پس از شکست قارون است. کوروش، شاه شکست خورده لیدی را نکشت و تحقیر ننمود، بلکه تا پایان عمر تحت حمایت کوروش زندگی کرد و مردم سارد علی رغم آن که حدود سه ماه لشکریان کوروش را در شرایط جنگی و در حالت محاصره شهر خود معطل کرده بودند، مشمول عفو شدند.

پس از لیدی کوروش نواحی شرقی را یکی پس از دیگری زیر فرمان خود در آورد و به ترتیب گریان (هیرکانی)، پارت، هریو (هرات)، رخیج، مرو، بلخ، زرنگیانا (سیستان) و سوگود (نواحی بین آمودریا و سیردریا) و تنگوش (شمال غربی هند) را مطیع خود کرد.

هدف اصلی کوروش از لشکر کشی به شرق، تأمین امنیت و تحکیم موقعیت بود و گرنه در سمت شرق ایران آن روزگار، حکومتی که بتواند با کوروش به معارضا پردازد وجود نداشت.

کوروش با زیر فرمان آوردن نواحی شرق ایران، وسعت سرزمین‌های تحت تابعیت خود را دو برابر کرد. حال دیگر پادشاه بابل از خیانت خود به کوروش و عهد شکنی در حق وی که در اوائل پیروزی او بر ماد انجام داده بود واقعاً پشیمان شده بود.

البته ناگفته نماند که یکی از دلایل اصلی ترس «نبونید» پادشاه بابل، همانا شهرت کوروش به داشتن سجایای اخلاقی و محبوبیت او در نزد مردم بابل از یک سو و نیز پیش‌بینی‌های پیامبران بنی اسرائیل درباره آزادی قوم یهود به دست کوروش از سوی دیگر بود.

بابل بدون مدافعه در ۲۲ مهرماه سال ۵۳۹ ق.م سقوط کرد و فقط محله شاهی چند روز مقاومت ورزیدند، پادشاه محبوس گردید و کوروش طبق عادت، در کمال آزاد منشی با وی رفتار کرد و در سال بعد (۵۳۸ ق.م) هنگامی که او در گذشت عزای ملی اعلام شد و خود کوروش در آن شرکت کرد.

با فتح بابل مستعمرات آن یعنی سوریه، فلسطین و فنیقیه نیز سر تسلیم پیش نهادند و به حوزه حکومتی اضافه شدند. رفتار کوروش پس از فتح بابل جایگاه خاصی بین باستان‌شناسان و حتی حقوقدانان دارد.

او یهودیان را آزاد کرد و ضمن مسترد داشتن کلیه اموالی که بخت النصر (نبوکد نصر) پادشاه مقتدر بابل در فتح اورشلیم از هیکل سلیمان به غنیمت گرفته بود، کمک‌های بسیاری از نظر مالی و امکانات به آنان نمود تا بتوانند به اورشلیم بازگردند و دستور بازسازی هیکل سلیمان را صادر کرد و به همین خاطر در بین یهودیان به عنوان منجی معروف گشت که در تاریخ یهود و در تورات ثبت است علاوه بر این به همین دلیل دولت اسرائیل از کوروش قدردانی کرده و یادش را گرامی داشته‌است.

پس از مرگ کورش، فرزند ارشد او کمبوجیه به سلطنت رسید. وی، هنگامی که قصد لشگر کشی به سوی مصر را داشت، از ترس توطئه، دستور قتل برادرش بردیا را صادر کرد. ولی بنا به کتاب سرزمین جاوید از باستانی پاریزی (کمبوجیه به دلیل بی احترامی فرعون به مردم ایران و کشتن ۱۵ ایرانی به مصر حمله کرد که بردیا که در طول جنگ در ایران به سر میبرد برای آنکه با کمبوجیه که برادر دوقلوی او بود اشتباه نشود با پنهان کردن خود از مردم به وسیله نقابی از خیانت به برادرش امتناع کرد ولی گویمات مغ با کشتن بردیه و شایعه کشته شدن کمبوجیه و با پوشیدن نقاب بر مردم ایران تا مدت کوتاهی پادشاهی کرد.

در راه بازگشت کمبوجیه از مصر، یکی از موبدان دربار به نام گئومات مغ، که شباهتی بسیار به بردیا داشت، خود را به جای بردیا قرار داده و پادشاه خواند.

کمبوجیه با شنیدن این خبر در هنگام بازگشت، یک شب و به هنگام باده‌نوشی خود را با خنجر زخمی کرد که بر اثر همین زخم نیز درگذشت.

کوروش به جز این دو پسر، دارای سه دختر به نام‌های آتوسا و آرتیستون و مروئه بود که آتوسا بعدها با داریوش اول ازدواج کرد و مادر خشایارشا، پادشاه قدرتمند ایرانی شد.

آتوسا دختر کوروش است. داریوش بزرگ با پاریمیدا و آتوسا ازدواج کرد که داریوش بزرگ از آتوسا صاحب پسری بنام خشایارشا شد.

کوروش در آخرین نبرد خود به قصد سرکوب قوم ایرانی تبار سکا که با حمله به نواحی مرزی ایران به قتل و غارت می‌پرداختند (و بنابراین روایتی ملکه‌شان به نام تهم‌ریش، از ازدواج با کوروش امتناع ورزیده بود) [نیازمند منبع]، به سمت شمال شرقی کشور حرکت کرد میان مرز ایران و سرزمین سکاها رودخانه‌ای بود که لشکریان کوروش باید از آن عبور می‌کردند. (کوروش در استوانه حقوق بشر می‌گوید: هر قومی که نخواهد من پادشاهشان باشم من مبادرت به جنگ با آنها نمیکنم.) این به معنی دمکراسی و حق انتخاب هست. پس نمی‌توان دلیل جنگ کوروش با سکاها را نوعی دلیل شخصی بین ملکه و کوروش دید چون این مخالف دمکراسی کوروش هست. و اما جنگ با سکا به دلیل تعرض سکاها به ایران و غارت مال مردم بود. هنگامی که کوروش به این رودخانه رسید، تهم‌ریش ملکه سکاها به او پیغام داد که برای جنگ دو راه پیش رو دارد. یا از رودخانه عبور کند و در سرزمین سکاها به نبرد پردازند و یا اجازه دهند که لشکریان سکا از رود عبور کرده و در خاک ایران به جنگ پردازند.

کوروش این دو پیشنهاد را با سرداران خود در میان گذاشت. بیشتر سرداران ایرانی او، جنگ در خاک ایران را برگزیدند، اما کرزوس امپراتور سابق لیدی که تا پایان عمر به عنوان یک مشاور به کوروش وفادار ماند، جنگ در سرزمین سکاها را پیشنهاد کرد. استدلال او چنین بود که در صورت نبرد در خاک ایران، اگر لشکر کوروش شکست بخورد تمامی سرزمین در خطر می‌افتد و اگر پیروز هم شود هیچ سرزمینی را فتح نکرد.

در مقابل اگر در خاک سکاها به جنگ پردازند، پیروزی ایرانیان با فتح این سرزمین همراه خواهد بود و شکست آنان نیز تنها یک شکست نظامی به شمار رفته و به سرزمین ایران آسیبی نمی‌رسد.

کوروش این استدلال را پذیرفت و از رودخانه عبور کرد. پیامد این نبرد کشته شدن کوروش و شکست لشکریانش بود.

تهم‌ریش سر بریده کوروش را در ظرفی پر از خون قرار داد و چنین گفت: «تو که با عمری خونخواری سیر نشده‌ای حالا آنقدر خون بنوش تا سیراب شوی»

پس از این شکست، لشکریان ایران با رهبری کمبوجیه، پسر ارشد کورش به ایران بازگشتند. طبق کتاب «کوروش در عهد عتیق و قرآن مجید» نوشته دکتر فریدون بدره‌ای و از انتشارات امیر کبیر کوروش در این جنگ کشته نشده و حتی پس از این نیز با سکاها جنگیده‌است. منابع تاریخی معتبر در کتاب یادشده معرفی شده‌است.

جسد کوروش پس از ۲۰ سال و زمانی که داریوش تمامی شورشها را پایان داد با احترامی خاص و مراسمی قابل توجه به تخت جمشید آورده شد و سپس به پاسارگاد منتقل و در همان جا در کنار همسرش کاساندان به خاک سپرده شد.



■ استوانه کوروش

استوانه کوروش بزرگ، یک استوانه سفالین پخته شده، به تاریخ ۱۸۷۸ میلادی در پی کاوش در محوطه باستانی بابل کشف شد. در آن کوروش بزرگ رفتار خود با اهالی بابل را پس از پیروزی بر ایشان توسط ایرانیان شرح داده است.

این سند به عنوان «نخستین منشور حقوق بشر» شناخته شده، و به سال ۱۹۷۱ میلادی، سازمان ملل آنرا به تمامی زبانهای رسمی سازمان منتشر کرد.

نمونه بدلی این استوانه در مقر اصلی سازمان ملل در شهر نیویورک نگهداری می شود.

■ ذوالقرنین

درباره شخصیت ذوالقرنین که در کتابهای آسمانی یهودیان، مسیحیان و مسلمانان از آن سخن به میان آمده، چندانگی وجود دارد و این که به واقع ذوالقرنین چه کسی است به طور قطعی مشخص نشده است.

کوروش سردودمان هخامنشی، داریوش بزرگ، خشایارشا، اسکندر مقدونی گزینه هایی هستند که جهت پیدا شدن ذوالقرنین واقعی درباره آنها بررسی هایی انجام شده، اما با توجه به اسناد و مدارک تاریخی و تطبیق آن با آیه های قرآن، تورات، و انجیل تنها کوروش بزرگ است که موجه ترین دلایل را برای احراز این لقب دارا می باشد. شماری از فقهای معاصر شیعه نیز کوروش را ذوالقرنین می دانند. آیت الله طباطبایی، آیت الله مکارم شیرازی و آیت الله صانعی از معتقدان این نظر هستند

داستان ها

۱- ثروت کوروش کیست

زمانی کزروس به کورش بزرگ گفت: چرا از غنیمت های جنگی چیزی را برای خود بر نمی داری و همه را به سربازانت می بخشی؟

کورش گفت: اگر غنیمت های جنگی رانمی بخشیدیم الان دارایی من چقدر بود؟! کزروس عددی را با معیار آن زمان گفت.

کورش یکی از سربازانش را صدا زد و گفت برو به مردم بگو کورش برای امری به مقداری پول و طلا نیاز دارد. سرباز در بین مردم جار زد و سخن کورش را به گوش شان رسانید.

مردم هرچه در توان داشتند برای کورش فرستادند. وقتی که مالهای گرد آوری شده را حساب کردند، از آنچه کزروس انتظار داشت بسیار بیشتر بود.

کورش رو به کزروس کرد و گفت: ثروت من اینجا است. اگر آنها را پیش خود نگه داشته بودم، همیشه باید نگران آنها بودم. زمانی که ثروت در اختیار توست و مردم از آن بی بهره اند مثل این می ماند که تو نگهبان پولهایی که مبادا کسی آن را ببرد!

۲- دعای کوروش کبیر

روزی بزرگان ایرانی و مریدان زرتشتی از کوروش بزرگ خواستند که برای ایران زمین دعای خیر کند و ایشان بعد از ایستادن در کنار آتش مقدس اینگونه دعا کردن:

خداوند اهورا مزدا ای بزرگ آفریننده آفریننده این سرزمین

بزرگ، سرزمینم و مردمم را از دروغ و دروغگویی به دور بدار

بعد از اتمام دعا عده ای در فکر فرو رفتند و از شاه ایران پرسیدند که چرا این گونه دعا

نمودید؟ فرمودند: چه باید می گفتم؟ یکی جواب داد: برای خشکسالی دعا مینمودید؟

کوروش بزرگ فرمودند: برای جلوگیری از خشکسالی انبارهای اذوقه و غلات می سازیم

دیگری اینگونه سوال نمود: برای جلوگیری از هجوم بیگانگان دعا می کردید ؟

ایشان جواب دادند: قوای نظامی را قوی میسازیم و از مرزها دفاع می کنیم

گفتند: برای جلوگیری از سیلهای خروشان دعا می کردید ؟

پاسخ دادند: نیرو بسیج میکنیم و سدهایی برای جلوگیری از هجوم سیل می سازیم

و همینگونه سوال کردند و به همین ترتیب جواب شنیدند ...

تا این که یکی پرسید: شاهان منظور شما از این گونه دعا چه بود؟!

و کوروش تبسمی نمودند و این گونه جواب دادند:

من برای هر سوال شما جوابی قانع کننده آوردم ولی اگر روزی یکی از شما نزد من آید و دروغی گوید که به ضرر سرزمینم باشد من چگونه از آن باخبر گردم و اقدام نمایم؟ پس بیایم از کسانی شویم که به راست گویی روی آورند و دروغ را از سرزمینمان دور سازیم... که هر عمل زشتی صورت گیرد باعث اولین آن دروغ است

۳- کوروش و رفتار وی با سوء قصد کننده

روزی که کوروش وارد شهر صور شد یکی از برجسته ترین کمانداران سرزمین فینیقیه (که صور از شهرهای آن بود) تصمیم گرفت که کوروش را به قتل برساند. آن مرد به اسم "ارتب" خوانده می شد و برادرش در یکی از جنگ ها به دست سربازان کوروش به قتل رسیده بود. کوروش در آن روز به طور رسمی وارد صور شده بود و پیشاپیش او، به رسم آن زمان ارابه آفتاب را به حرکت در می آوردند و ارابه آفتاب حامل شکل خورشید بود و شانزده اسب سفید رنگ که چهار به چهار به ارابه بسته بودند آن را می کشید و مردم از تماشای زینت اسب ها سیر نمی شدند...

هیچ کس سوار ارابه آفتاب نمی شد و حتی خود کوروش هم قدم در ارابه نمی گذاشت و بعد از ارابه آفتاب کوروش سوار بر اسب می آمد. از آنجا که پادشاه ایران ریش بلند داشت و در اعیاد و روزهای مراسم رسمی، موی ریش و سرش را مجعد می کردند و با جواهر می آراستند. کوروش به طوری که افلاطون و هرودوت و گزنفون و دیگران نوشته اند علاقه به تجمل نداشت و در زندگی خصوصی از تجمل پرهیز می کرد، ولی می دانست که در تشریفات رسمی باید تجمل داشته باشد تا اینکه آن دسته از مردم که دارای قوه فهم زیاد نیستند تحت تاثیر تجمل وی قرار بگیرند. در آن روز کوروش، از جواهر می درخشید و اسبش هم روپوش مرصع داشت و به سوی معبد "بعل" خدای بزرگ صور می رفت و رسم کوروش این بود که هر زمان به طور رسمی وارد یکی از شهرهای امپراطوری ایران (که سکنه آن بت پرست بودند) می گردید، اول به معبد خدای بزرگ آن شهر می رفت تا اینکه سکنه محلی بدانند که وی کیش و آیین آنها را محترم می شمارد.

در حالی که کوروش سوار بر اسب به سوی معبد می رفت، “ارتب” تیرانداز برجسته فینیقی وسط شاخه های انبوه یک درخت انتظار نزدیک شدن کوروش را می کشید!

در صورت، مردم می دانستند که تیر ارتب خطا نمی کند و نیروی مچ و بازوی او هنگام کشیدن زه کمان به قدری زیاد است که وقتی تیر رها شد از فاصله نزدیک، تا انتهای پیکان در بدن فرو می رود. در آن روز ارتب یک تیر سه شعبه را که دارای سه پیکان بود بر کمان نهاده انتظار نزدیک شدن موسس سلسله هخامنشی را می کشید و همین که کوروش نزدیک گردید، گلوی او را هدف ساخت و زه کمان را بعد از کشیدن رها کرد. صدای رها شدن زه، به گوش همه رسید و تمام سرها متوجه درختی شد که ارتب روی یکی از شاخه های آن نشسته بود. در همان لحظه که صدای رها شدن تیر در فضا پیچید، اسب کوروش سر سم رفت. اگر اسب در همان لحظه سر سم نمی رفت تیر سه شعبه به گلوی کوروش اصابت می کرد و او را به قتل می رسانید. کوروش بر اثر سر سم رفتن اسب پیاده شد و افراد گارد جاوید که عقب او بودند وی را احاطه کردند و سینه های خویش را سپر نمودند که مبادا تیر دیگر به سوییشت پرتاب شود، چون بر اثر شنیدن صدای زه و سفیر عبور تیر، فهمیدند که نسبت به کوروش سوء قصد شده است و بعد از این که وی را سالم دیدند خوشوقت گردیدند، زیرا تصور می نمودند که کوروش به علت آنکه تیر خورده به زمین افتاده است.

در حالی که عده ای از افراد گارد جاوید کوروش را احاطه کردند، عده ای دیگر از آنها درخت را احاطه کردند و ارتب را از آن فرود آوردند و دست هایش را بستند...

کوروش بعد از اینکه از اسم و رسم سوء قصد کننده مطلع گردید گفت که او را نگاه دارند تا اینکه بعد مجازاتش را تعیین نماید و اسب خود را که سبب نجاتش از مرگ شده بود مورد نوازش قرار داد و سوار شد و راه معبد را پیش گرفت و در آن معبد که عمارتی عظیم و دارای هفت طبقه بود مقابل

مجسمه بعل به احترام ایستاد. کوروش بعد از مراجعت از معبد، امر کرد که ارتب را نزد او بیاورند و از وی پرسید برای چه به طرف من تیر انداختی و می خواستی مرا به قتل برسانی؟

ارتب جواب داد ای پادشاه چون سربازان تو برادر مرا کشتند من می خواستم انتقام خون برادرم را بگیرم و یقین داشتم که تو را خواهم کشت، زیرا تیر من خطا نمی کند و من یک تیر سه شعبه را به سوی تو رها کردم، ولی همین که تیر من از کمان جدا شد، اسب تو به رو درآمد و اینک می دانم که تو مورد حمایت خدای بعل و سایر خدایان هستی و اگر می دانستم تو از طرف بعل و خدایان دیگر مورد حمایت قرار گرفته ای نسبت به تو سوء قصد نمی کردم و به طرف تو تیر پرتاب نمی نمودم!

کوروش گفت در قانون نوشته شده که اگر کسی سوء قصد کند و سوء قصد کننده به مقصود نرسد دستی که با آن می خواسته سوء قصد نماید باید مقطوع گردد. اما من فکر می کنم که هنگامی که به طرف من تیر انداختی با هر دو دست مبادرت به سوء قصد کردی و با یک دست کمان را نگاه داشتی و با دست دیگر زه را کشیدی. ارتب گفت همین طور است. کوروش گفت هر دو دست در سوء قصد گناهکار است و من اگر بخواهم تو را مجازات نمایم باید دستور بدهم که دو دستت را قطع نمایند ولی اگر دو دستت قطع شود دیگر نخواهی توانست نان خود را تحصیل نمایی، این است که من از مجازات تو صرف نظر می کنم.

ارتب که نمی توانست باور کند پادشاه ایران از مجازاتش گذشته، گفت ای پادشاه آیا مرا به قتل نخواهی رساند؟ کوروش گفت: نه. ارتب گفت ای پادشاه آیا تو دست های مرا نخواهی بریدی؟ کوروش گفت: نه. ارتب گفت من شنیده بودم که تو هیچ جنایت را بدون مجازات نمی گذاری و اگر یکی از اتباع تو را به قتل برسانند، به طور حتم قاتل را خواهی کشت و اگر او را مجروح نمایند ضارب را به قصاص خواهی رسانید. کوروش گفت همین طور است. ارتب پرسید پس چرا از مجازات من

صرفنظر کرده ای در صورتی که من می خواستم خودت را به قتل برسانم؟ پادشاه ایران گفت: برای اینکه من می توانم از حق خود صرفنظر کنم، ولی نمی توانم از حق یکی از اتباع خود صرفنظر نمایم چون در آن صورت مردی ستمگر خواهم شد.

ارتب گفت به راستی که بزرگی و پادشاهی به تو برانده است و من از امروز به بعد آرزویی ندارم جز این که به تو خدمت کنم و بتوانم به وسیله خدمات خود واقعه امروز را جبران نمایم. کوروش گفت من می گویم تو را وارد خدمت کنند.

از آن روز به بعد ارتب در سفر و حضر پیوسته با کوروش بود و می خواست که فرصتی به دست آورد و جان خود را در راه کوروش فدا نماید ولی آن را به دست نمی آورد. در آخرین جنگ کوروش که جنگ او با قبایل مسقند بود نیز ارتب حضور داشت و کنار کوروش می جنگید و بعد از آنکه موسس سلسله هخامنشی (کوروش بزرگ) (به قتل رسید، ارتب بود که با ابراز شهامت زیاد جسد کوروش را از میدان جنگ بدر برد و اگر دلیری او به کار نمی افتاد شاید جسد موسس سلسله هخامنشی از مسقند خارج نمی شد و آنها نسبت به آن جسد بی احترامی می کردند، ولی ارتب جسد را از میدان جنگ بدر برد و با جنازه کوروش به پاسارگاد رفت و روزی که جسد کوروش در قبرستان گذاشته شد، کنار قبر با کارد از بالای سینه تا زیر شکم خود را شکافت و افتاد و قبل از اینکه جان بسپارد گفت: بعد از کوروش زندگی برای من ارزش ندارد.

۴- کوروش کبیر تنها پادشاهی که تنها یک همسر برگزید



بانو کاساندان دختر فرناسپه از شاهدختان خاندان هخامنشی بود. وی از اصالت ایرانی برخوردار بود. او همسر و همراه و همفکر همیشگی بزرگ مردی به نام کوروش بود. کوروش بزرگ در طول زندگی خود فقط یک زن اختیار کرد و او کاساندان نام داشت .

کاساندان قبل از کورش درگذشت و بعد از او کورش در اندوهی فراوان ماند و برای همیشه و به احترام همسرش تنهایی را برگزید. کوروش کاساندان را بسیار دوست میداشت. هنگام مرگ کاساندان در بابل ۶ روز عزای عمومی اعلام شد. مقبره کاساندان در پاسارگاد ، در کنار آرامگاه کوروش بزرگ میباشد. پس از کورش بزرگ او نخستین شخصیت قدرتمند کشور بزرگ ایران بود. کاساندان ملکه ۲۸ کشور آسیائی بود که کورش بزرگ بر آنها پادشاهی می کرده است. مورخین یونانی و گرنفون از وی با نیکی و بزرگ منشی یاد می کرده اند.

کاساندان ملکه ایران ۵ فرزند با نام های کمبوجیه ، بردیا ، آتوسا ، رکسانه و ارتیستونه داشت .

پسر بزرگ کاساندان و کورش، کمبوجیه دوم، جهانگشایی کرد و مصر را به امپراتوری هخامنشیان افزود . بردیا نیز مدتی کوتاه بر تاج تخت نشست. اما آتوسا را بیشک باید با دیدی دگر نگرست. چرا که دختر کورش بودن چنان «جایگاه ویژه ای» به او بخشید که داریوش بزرگ او را به همسری خویش برگزید. و فرهیختگی و درایت آتوسا در تمام طول تاریخ زبانزد شد.

بی شک کاساندان مادری بزرگ بود که چنین فرزندان بزرگی پرورش داد که هر یک نامی نیک در تاریخ دارند. وی همچنین همسری نمونه بود چرا که در همه مراحل سخت دوشادوش کورش کبیر حضور داشت و همراه همیشگی او بود.

نوشته های تاریخی نشان می دهد که کورش نه تنها در امور سپاهیگری دارای نبوغ نظامی و در جهانگشایی و کشور داری بسیار انسان دوست و نوع پرور بوده بلکه در امور خانوادگی نیز یکی از وفادارترین مردان روزگار بوده است.

در مرگ این بانوی بزرگ همچنان اختلاف نظر وجود دارد برای نمونه آقای غیاث آبادی آورده اند که:

(درگذشت کاساندان، بانوی کورش: ۲۱ اسفند ایرانی، ۲۶ آذر آرامی، ۱۹ مارس میلادی،) شماره

این روز را به دلیل تخریب متن کتیبه نمیتوان خواند اما به احتمال در روز پیش از آغاز سوگواری بوده است که با شش روز سوگواری، یک دوره هفت روزه تکمیل میشده است.

هرودوت و چند تن از تاریخ نویسان مشهور می نویسند:

مصریان به منظور این که شکست خود را از ایرانیان به نحوی جبران کنند شهرت دادند که کورش دختر آمازیس فرعون مصر را برای ازدواج خواستگاری کرده است اما فرعون مصر بجای آمازیس

دختر زیبا روی اُپرس فرعون سابق مصر به نام نی یتیس را که خود او برانداخته بود برای کوروش فرستاد و کمبوجیه از نی یتیس متولد شده است.

اما داستان مذکور را مصریان برای دلخوشی خود جعل کرده بودند تا از شدت خفتی که بر اثر شکست بوسیله ایرانیان تحمل کردند کاسته باشند. زیرا اولاً همه می دانستند که ولیعهد ایرانی باید پارسی و از خاندان سلطنتی باشد و ثانیاً همه آگاه بودند که مادر کمبوجیه کاساندان هخامنشی بوده است

۵- کوروش و رفتار وی با اسیران

در لغت نامه ی دهخدا زیر عنوان « پانته آ » بر اساس روایت « گزنفون » آمده است که هنگامی که مادها پیروزمندانه از جنگ شوش برگشتند، غنائمی با خود آورده بودند که بعضی از آنها را برای پیشکش به کورش بزرگ عرضه می کردند. در میان غنائم زنی بود بسیار زیبا و به قولی زیباترین زن شوش به نام پانته آ که همسرش به نام « آبراداتاس » برای مأموریتی از جانب شاه خویش رفته بود.

چون وصف زیبایی پانته آ را به کورش گفتند، کورش درست ندانست که زنی شوهردار را از همسرش بازستاند. و حتی هنگامی که توصیف زیبایی زن از حد گذشت و به کورش پیشنهاد کردند که حداقل فقط یک بار زن را ببیند، از ترس اینکه به او دل ببازد، نپذیرفت. پس او را تا باز آمدن همسرش به یکی از نگاهبان به نام « آراسپ » سپرد. اما آراسپ خود عاشق پانته آ گشت و خواست از او کام بگیرد، بناچار پانته آ از کورش کمک خواست.. کوروش آراسپ را سرزنش کرد و چون آراسپ مرد نجیبی بود و به شدت شرمنده شد و در ازای از طرف کوروش به دنبال آبراداتاس رفت تا او را به سوی ایران فرا بخواند. هنگامی که آبراداتاس به ایران آمد و از موضوع با خبر شد، به پاس جوانمردی

کوروش برخود لازم دید که در لشکر او خدمت کند. می گویند هنگامی که آبراداتاس به سمت میدان جنگ روان بود پانته آستان او را گرفت و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود گفت: «سوگند به عشقی که میان من و توست، کوروش به واسطه جوانمردی که حق ما کرد اکنون حق دارد که ما را حق شناس ببیند. زمانی که اسیر او و از آن او شدم او نخواست که مرا برده خود بداند و نیز نخواست که مرا با شرایط شرم آوری آزاد کند بلکه مرا برای تو که ندیده بود حفظ کرد. مثل اینکه من زن برادر او باشم.» آبراداتاس در جنگ مورد اشاره کشته شد و پانته آ بر سر جنازه ی او رفت و شیون آغاز کرد. کوروش به ندیمان پانته آ سفارش کرد تا مراقب باشند که خود را نکشد، اما پانته آ در یک لحظه از غفلت ندیمان استفاده کرد و با خنجری که به همراه داشت، سینه ی خود را درید و در کنار جسد همسر به خاک افتاد و ندیمه نیز از ترس کورش و غفلتی که کرده بود، خود را کشت.

گزیده ای از مشهورترین بخش منشور کوروش



منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه توانمند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهار گوشه جهان،

پسر کمبوجیه، شاه بزرگ... نوه کوروش شاه بزرگ... نبیره چیش پیش، شاه بزرگ...

آنگاه که بدون جنگ و پیکار وارد بابل شدم، همه مردم گام های مرا با شادمانی پذیرفتند. در بارگاه

پادشاهان بابل بر تخت شهریاری نشستم، مردوک خدای بزرگ دل های پاک مردم بابل را متوجه من

کرد... زیرا من او را ارجمند و گرامی داشتم.

ارتش بزرگ من به صلح و آرامی وارد بابل شد. نگذاشتم رنج و آزاری به مردم این شهر و این

سرزمین وارد آید. وضع داخلی بابل و جایگاه های مقدس اش قلب مرا تکان داد... من برای صلح

کوشیدم. من برده داری را برانداختم، به بدبختی آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همه مردم در

پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم که هیچ کس اهالی شهر را از هستی

ساقط نکند.

مردوک خدای بزرگ از کردار من خشنود شد... او برکت و مهربانی اش را ارزانی داشت. ما همگی

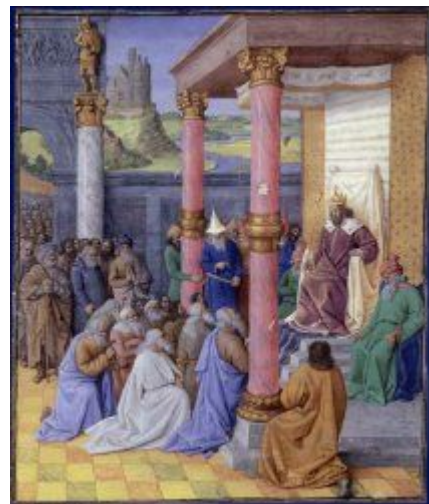
شادمانه و در صلح و آشتی مقام بلندش را ستودیم...

من همه شهرهایی را که ویران شده بود از نو ساختم. فرمان دادم تمام نیایشگاه هایی که بسته شده بودند

را بگشایند. همه خدایان این نیایشگاه ها را به جاهای خود بازگرداندم. همه مردمانی که پراکنده و آواره شده بودند را به جایگاه های خود برگرداندم و خانه های ویران آنان را آباد کردم. همه مردم را به همبستگی فرا خواندم. همچنین پیکره خدایان سومر و اکد را که نبونید بدون واهمه از خدای بزرگ به بابل آورده بود، به خشنودی مردوک خدای بزرگ و به شادی و خرمی به نیایشگاه های خودشان بازگرداندم.

باشد دل ها شاد گردد. بشود، خدایانی که آنان را به جایگاه های مقدس نخستین شان بازگرداندم، هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم زندگانی بلند خواستار باشند. بشود که سخنان پربرکت و نیکخواهانه برایم بیابند. بشود که آنان به خدای من مردوک بگویند: "به کوروش شاه، پادشاهی که تو را گرمی می دارد و پسرش کمبوجیه، جایگاهی در "سرای سپند" ارزانی دار".

من برای همه مردم جامعه ای آرام فراهم ساختم و صلح و آرامش را به تمامی مردم اعطا کردم.



:: کوروش در بابل ::

اینک که به یاری مزدا، تاج سلطنت ایران و بابل و کشورهای جهات اربعه را به سر گذاشته ام، اعلام می کنم:

که تا روزی که من زنده هستم و مزدا توفیق سلطنت را به من می دهد، دین و آیین و رسوم ملت‌هایی که من پادشاه آنها هستم، محترم خواهم شمرد و نخواهم گذاشت که حکام و زیر دستان من، دین و آیین و رسوم ملت‌هایی که من پادشاه آنها هستم یا ملت‌های دیگر را مورد تحقیر قرار بدهند یا به آنها توهین نمایند.

من از امروز که تاج سلطنت را به سر نهاده ام، تا روزی که زنده هستم و مزدا توفیق سلطنت را به من می دهد، هرگز سلطنت خود را بر هیچ ملت تحمیل نخواهم کرد و هر ملت آزاد است، که مرا به سلطنت خود قبول کند یا ننماید و هر گاه نخواهد مرا پادشاه خود بداند، من برای سلطنت آن ملت مبادرت به جنگ نخواهم کرد.

من تا روزی که پادشاه ایران و بابل و کشورهای جهات اربعه هستم، نخواهم گذاشت، کسی به دیگری ظلم کند و اگر شخصی مظلوم واقع شد، من حق وی را از ظالم خواهم گرفت و به او خواهم داد و ستمگر را مجازات خواهم کرد.

از مزدا خواهانم، که مرا در راه اجرای تعهداتی که نسبت به ملت‌های ایران و بابل و ملت‌های ممالک اربعه عهده گرفته ام، موفق گرداند. من تا روزی که پادشاه هستم، نخواهم گذاشت مال غیر منقول یا منقول دیگری را به زور یا به نحو دیگر بدون پرداخت بهای آن و جلب رضایت صاحب مال، تصرف نماید.

من تا روزی که زنده هستم ، نخواهم گذاشت که شخصی ، دیگری را به بیگاری بگیرد و بدون پرداخت مزد ، وی را بکار وادارد. من امروز اعلام می کنم ، که هر کس آزاد است ، که هر دینی را که میل دارد ، پرستد و در هر نقطه که میل دارد سکونت کند ، مشروط بر اینکه در آنجا حق کسی را غضب ننماید و هر شغلی را که میل دارد ، پیش بگیرد و مال خود را به هر نحو که مایل است ، به مصرف برساند ،

مشروط به اینکه لطمه به حقوق دیگران نزند.

من اعلام می کنم ، که هر کس مسئول اعمال خود می باشد و هیچ کس را نباید به مناسبت تقصیری که یکی از خویشاوندانش کرده ، مجازات کرد ، مجازات برادر گناهکار و برعکس به کلی ممنوع است

و اگر یک فرد از خانواده یا طایفه ای مرتکب تقصیر میشود ، فقط مقصر باید مجازات گردد ، نه دیگران.

من تا روزی که به یاری مزدا ، سلطنت می کنم ، نخواهم گذاشت که مردان و زنان را بعنوان غلام و کنیز بفروشند و حکام و زیر دستان من ، مکلف هستند ، که در حوزه حکومت و ماموریت خود ، مانع از فروش و خرید مردان و زنان بعنوان غلام و کنیز بشوند و رسم بردگی باید به کلی از جهان برافتد و از مزدا خواهانم ، که مرا در راه اجرای تعهداتی که نسبت به ملتهای ایران و بابل و ملتهای ممالک اربعه عهده گرفته ام ، موفق گرداند.

آفرین اندرز کورش به هنگام درگذشت

فرزندان من. دوستان من. اکنون به پایان زندگی نزدیک گشته‌ام. من آن را با نشانه‌های آشکار دریافته‌ام. وقتی درگذشتم مرا خوشبخت بپندارید. کام من این است که این احساس در اعمال و رفتار شما مشهود باشد. زیرا من هنگام کودکی، جوانی و پیری بخت یار بوده‌ام همیشه نیروی من افزون گشته است. آنچنانکه هم امروز نیز احساس نمیکنم که از هنگام جوانی ناتوان تر شده‌ام.

من دوستان را به خاطر نیکوییهای خود خوشبخت و دشمنانم را فرمانبردار دیده‌ام.

زادگاه من قطعه کوچکی از آسیا بود. من آن را اکنون با افتخار و بلندپایه باز میگذارم. در این هنگام که به دنیای دیگر میگذرم، شما و میهنم را خوشبخت میبینم و از اینرو میل دارم که آیندگان نیز مرا مردی خوشبخت بدانند.

فرزندانم! من شما را از کودکی چنان تربیت کرده‌ام که پیران را آزرَم (شرم) دارید و کوشش کنید تا جوانتران نیز از شما آزرَم بدارند.

تو کمبوجیه، مپندار که عصای زرین سلطنتی، تخت و تاجت را نگاه خواهد داشت، دوستان صمیمی برای پادشاه عصای مطمئن تری هستند.

هر کس باید برای خویشان، دوستان یکدل فراهم آورد و این دوستان را جز به نیکوکاری به دست نتوان آورد.

به نام خدا و نیاکان درگذشته، ای فرزندان اگر میخواهید مرا شاد کنید نسبت به هم آزرَم بدارید.

پیکر بیجان مرا هنگامی که دیگر در این دنیا نیستم در میان سیم و زر مگذارید و هر چه زودتر آن را به

خاک بازدهید. چه بهتر از اینکه انسان به خاک که اینهمه چیزهای نغز و زیبا می‌پرورد آمیخته شود.
من همواره مردم را دوست داشته‌ام و اکنون نیز شادمان خواهم بود که با خاکی که به مردمان نعمت
می‌بخشد آمیخته شوم.

اکنون احساس می‌کنم جان از پیکرم می‌گسلد... اگر از میان شما کسی می‌خواهد دست مرا بگیرد یا به
چشمانم بنگرد. تا هنوز جان دارم نزدیک شود و هنگامیکه روی خود را پوشانده‌ام از شما خواستارم
که پیکرم را کسی نبیند حتی شما فرزندانم.

از تمام پارسیان و متحدان بخواهید تا بر آرامگاه من حاضر شوند و مرا از اینکه دیگر از هیچگونه بدی
رنج نخواهم برد، درود فرستند.

به آخرین اندرز من گوش فرا دارید اگر می‌خواهید دشمنان خود را تنبیه کنید. به دوستان خود نیکی
ورزید.

بدرود دوستان و فرزندان

گزیده ای از سفنان کوروش کبیر

فرمان دادم تا بدنم را بدون تابوت و مومیایی به خاک بسپارند تا اجزاء بدنم ذرات خاک ایران را تشکیل دهد

باران باش و بیار و نپرس کاسه های خالی از آن کیست

من به خاطر ندارم در هیچ جهادی برای عزت و کسب افتخار ایران زمین مغلوب شده باشم

همیشه با هم یکدل و صمیمی بمانید تا اتحادتان موید و پایدار بماند

حرمت قانون را بر خود واجب شمارید و خصایل و سنن قدیمی را گرامی بدارید

کارتان را آغاز کنید، توانایی انجامش بدنبال می آید .

هر برادری که از منافع برادر خود مانند نفع خویش حمایت کرد به کار خود سامان داده است

به احترام روح من که باقی و ناظر بر احوال شماست به آنچه دستور میدهم عمل کنید

وقتی توبیخ را با تمجید پایان می دهید، افراد درباره رفتار و عملکرد خود فکر می کنند، نه رفتار و عملکرد شما

خداوندا دستهایم خالی است و دلم غرق در آرزوها - یا به قدرت یکرانت دستانم را توانا گردان یا دلم را از آرزوهای دست نیافتنی خالی کن

دستانی که کمک می کنند پاکتر از دستهایی هستند که رو به آسمان دعا می کنند...

اگر میخواهید دشمنان خود را تنبیه کنید به دوستان خود محبت کنید.

آنچه جذاب است سهولت نیست، دشواری هم نیست، بلکه دشواری رسیدن به سهولت است.

وقتی توبیخ را با تمجید پایان می دهید، افراد درباره رفتار و عملکرد خود فکر می کنند، نه رفتار و عملکرد شما

سخت کوشی هرگز کسی را نکشته است، نگرانی از آن است که انسان را از بین می برد.

اگر همان کاری را انجام دهید که همیشه انجام می دادید، همان نتیجه ای را می گیرید که همیشه می گرفتید.

افراد موفق کارهای متفاوت انجام نمی دهند، بلکه کارها را بگونه ای متفاوت انجام می دهند.

پیش از آنکه پاسخی بدهی با یک نفر مشورت کن ولی پیش از آنکه تصمیم بگیری با چند نفر.

کار بزرگ وجود ندارد، به شرطی که آن را به کارهای کوچکتر تقسیم کنیم.

انسان همان می شود که اغلب به آن فکر می کند.

همواره بیاد داشته باشید آخرین کلید باقیمانده، شاید بازگشاینده قفل در باشد

تنها راهی که به شکست می انجامد، تلاش نکردن است.

من یاور یقین و عدالت من زندگی ها خواهم ساخت، من خوشی های بسیار خواهم آورد من ملت من را
سربلند ساحت زمین خواهم کرد، زیرا شادمانی او شادمانی من است.

عمر شما از زمانی شروع می شود که اختیار سرنوشت خویش را در دست می گیرید.

آفتاب به گیاهی حرارت می دهد که سر از خاک بیرون آورده باشد.

وقتی زندگی چیز زیادی به شما نمی دهد، بخاطر این است که شما چیز زیادی از آن نخواسته اید.

دشوارترین قدم، همان قدم اول است.

سفنان بزرگان جهان در مورد کوروش کبیر

پرفسور ایلینف مدیر موزه لیورپول انگلستان :

در جهان امروز بارزترین شخصیت جهان باستان کورش شناخته شده است . زیرا نبوغ و عظمت او در بنیانگذاری امپراتوری چندین دهه ای ایران مایه شگفتی است . آزادی به یهودیان و ملتهای منطقه و کشورهای مسخر شده که در گذشته نه تنها وجود نداشت بلکه کاری عجیب به نظر می رسیده است از شگفتی های اوست .

دکتر هانری بر دانشمند فرانسوی - تمدن ایران باستان :

این پادشاه بزرگ یعنی کورش هخامنشی برعکس سلاطین قسی القب و ظالم بابل و آسور بسیار عادل و رحیم و مهربان بود زیرا اخلاق روح ایرانی اساسش تعلیمات زردشت بوده . به همین سبب بود که شاهنشاهان هخامنشی خود را مظهر صفات (خسترا) می شمردند و همه قوا و اقتدار خود را از خدواند دانسته و آنرا برای خیر بشر و آسایش و سعادت جامعه انسان صرف می کردند .

آلبر شاندرور - کورش بزرگ :

شاهنشاهی ایران که پایه گذار او کورش بزرگ است به هیچ وجه بر اساس خشنونت پی ریزی نشد . بلکه عکس آن صادق است زیرا با رعایت حقوق مردمان پایه گذاری شد . پارسیها با مساعدت یکدیگر و به یاری پادشاهان مقتدر خود عظمت و شکوهی را در تاریخ به جای گذاشته اند که نشانه

نبوغ و نژاد پاک آنان است . نژادی که حماسه آنان را همچون آفتابی در تاریکی نشان میدهد . آنان درخششی در جهان از خود به جای گذاشته اند که برای آیندگان نیز خواهد ماند .

ژنرال سرپرسی سایکس :

خوش زبانی او از پاسخی که در داستان رقص ماهیان به یونانیان داده است آشکار است. مطالب کتاب مقدس (تورات) و نوشته های یونانی و سنتهای ایرانی همه همداستانند که کورش باستانی سزاوار لقب بزرگ بوده است. مردم او را دوست میخواندند.

ما نیز میتوانیم بدان ببالیم که نخستین مرد بزرگ آریائی که سرگذشت اش بر تاریخ روشن است، صفاتی چنان عالی و درخشان داشته است .

ژنرال سرپرسی سایکس بعد از دیدار از آرامگاه شاهنشاه کورش بزرگ :

من خود سه بار این آرامگاه را دیدار کرده ام ، و توانسته ام اندک تعمیری نیز در آنجا بکنم، و در هر سه بار این نکته رایادآورده شده ام که زیارت آمارگاه اصلی کورش، پادشاه بزرگ و شاهنشاه جهان، امتیاز کوچکی نیست و من بسی خوشبخت بوده ام که بچنین افتخاری دست یافته ام. براستی من در گمانم که آیا برای ما مردم آریائی (هندواروپایی) هیچ بنای دیگری هست که از آرامگاه بنیاد گذار دولت پارس و ایران ارجمندتر و مهمتر باشد .

سرپرسی سایکس - تا ایران باستان :

در شاهنشاهی کورش زیبایی - مردانگی - شجاعت - قهرمانیت - عدالت به عیان دیده شده است . وی هیچگاه عیاشی نکرد . کاری که اکثر بزرگان گرفتار آن بوده و هستند . آزادی هایی که داشت به هیچ وجه به شخصیت او صدمه نزد و افکاری داشت که به راستی متعلق به تاریخ نبوده است .

کورش یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخ جهان است . او ابتدا پادشاه سرزمین کوچکی بود . ولی پس از مدتی با اراده مصمم و قلبی آکنده از وطن پرستی امپراتوری را در تاریخ بنا نهاد که در کل جهان بی سابقه بود . این بدین دلیل بود که تاکنون هیچ کشوری نتوانسته بود اینچنین با صلح و احترام به عقاید دیگران کل خاورمیانه را تصاحب کند . او هیچ گاه خوشگذران و تن آسایی نکرد .

هیچ گاه مغرور نشد و همیشه به یاد خداوند خود بود و برای احترام به مزدا حیواناتی را نثار می کرد . کاساندان دختر فرناسپه هخامنشی از دودمانی بود که از نجبای پارس محسوب می شدند و پدر و اجدادش درچند نسل شاه پارسیان بودند . کورش در شوخ طبعی و انسانیت سرآمد زمان خود بود . من سه بار تا کنون موفق شده ام آرامگاه این ابر مرد آریایی را زیارت کنم و خداوند را برای این توفیق سپاس میگویم .

افلاطون – قوانین (۴۷۷ تا ۳۴۷ پیش از میلاد) :

پارسیان در زمان شاهنشاهی کورش اندازه میان بردگی و آزادگی را نگاه می داشتند . از اینرو نخست خود آزاد شدند و سپس سرور بسیاری از ملت‌های جهان شدند . در زمان او (کورش بزرگ) فرمانروایان به زیر دستان خود آزادی میدادند و آنان را به رعایت قوانین انسان دوستانه و برابری ها راهنمایی میکردند .

مردمان رابطه خوبی با پادشاهان خود داشتند ازاین رو در موقع خطر به یاری آنان میشتافتند و در جنگها شرکت میکردند . از این رو شاهنشاه در راس سپاه آنان راهمراهی میکرد و به آنان اندرز میداد . آزادی و مهرورزی و رعایت حقوق مختلف اجتماعی به زیبایی انجام میگرفت

هرودوت - تاریخ هرودوت (۴۸۴ تا ۴۲۵ پیش از میلاد) :

هیچ پارسی یافت نمی شد که بتواند خود را با کورش مقایسه کند . از اینرو من کتابم را درباره ایران و یونان نوشتم تا کردارهای شگفت انگیز و بزرگ این دو ملت عظیم هیچگاه به فراموشی سپرده نشود . کورش سرداری بزرگ بود . در زمان او ایرانیان از آزادی برخوردار بودند و بر بسیاری از ملتهای دیگر فرمانروایی می نمودند بعلاوه او به همه مللی که زیر فرمانروایی او بودند آزادی می بخشید و همه او را ستایش مینمودند . سربازان او پیوسته برای وی آماده جانفشانی بودند و به خاطر او از هر خطری استقبال میکردند .

هارولد لمب دانشمند امریکایی - کورش بزرگ :

در شاهنشاهی ایران باستان که کورش سمبول آنان است آریایی ها در تاجگذاری به کردار نیک - گفتار نیک - پندار نیک سوگند یاد میکردند که طرفدار ملت و کشورشان باشند و نه خودشان . که این امر در صدها نبرد آنان به وضوح دیده میشود که خود شاهنشاه در راس ارتش به سوی دشمن برای حفظ کیان کشورشان می تاخته است .

گزنفون - کوروپد ای (۴۴۵ پیش از میلاد) :

مهمترین صفت کورش دین داری او بود . او هر روز قربانیان برای ستایش خداوند میکرد . این رسوم و دینداری آنان هنوز در زمان اردشیر دوم هم وجود دارد و عمل میشود . از صفتهای برجسته دیگر کورش عدل و گسترش عدالت و حق بود . ما در این باره فکر کردیم که چرا کورش به این اندازه برای فرمانروایی عادل مردمان ساخته شده بود . سه دلیل را برایش پیدا کردیم . نخست نژاد اصیل آریایی او و بعد استعداد طبیعی و سپس نبوغ پرورش او از کودکی بوده است .

کوروش نابغه ای بزرگ - انسانی والا منش - صلح طلب و نیک منش بود . او دوست انسانها و طالب علم و حکمت و راستی بود . کوروش عقیده داشت پیروزی بر کشوری این حق را به کشور فاتح نمیدهد تا هر تجاوز و کار غیر انسانی را مرتکب شود .

او برای دفاع از کشورش که هر ساله مورد تاخت و تاز بیگانگان قرار میگرفت امپراتوری قدرتمند و انسانی را پایه گذاشت که سابقه نداشت . او در نبردها آتش جنگ را متوجه کشاورزان و افراد عام کشور نمی کرد . او ملتهای مغلوب راشیفته خود کرد به صورتی که اقوام شکست خورده که کوروش آنان را از دست پادشاهان خود کامه نجات داده بود وی را خداوندگار می نامیدند . او برترین مرد تاریخ - بزرگترین - بخشنده ترین - پاک دل ترین انسان تا این زمان بود .

کنت دو گوینو فرانسوی - ایران باستان :

شاهنشاهی کوروش هیچگاه در عالم نظیر نداشت . او به راستی یک مسیح بود زیرا به جرات میتوان گفت که تقدیر او را چنین برای مردمان آفرید تا برتر از همه جهان آن روز خود باشد .

نیکلای دمشقی

کوروش شاهنشاه پارسیان در فلسفه بیش از هر کس دیگر آگاهی داشت . این دانش را نزد مغان زرتشتی آموخته بود .

پرفسور کریستن سن ایران شناس - استاد زبان اوستایی و پهلوی :

شاهنشاه کوروش بزرگ نمونه یک پادشاه "جوان مرد" بوده است . این صفت برجسته اخلاقی او در روابط سیاسی اش دیده میشده . در قوانین او احترام به حقوق ملتهای دیگر و فرستادگان کشورهای دیگر وجود داشته است و سرلوحه دولتش بوده . که این قوانین امروز روابط بین الملل نام گرفته است .

آلبر شاندور فرانسوی - شاهنشاهی کوروش بزرگ :

کوروش یکسال پس از فتح بابل برای درگذشت پادشاه بابل عزای ملی اعلام نمود . برای کسی که دشمن خودش بود . او مطابق رسم آزادمنشی اش و برای اینکه ثابت کند که هدف فتح و جنگ و کشتار ندارد و تنها به عنوان پادشاهی که ملتش او را برای صلح پذیرفته اند قدم به بابل گذاشته است و در آنجا تاجگذاری نمود . او آمده بود تا به آنان آزادی اجتماعی و دینی و سیاسی بدهد . در همین حین کتیبه های شاهان همزمان او حاکی از برده داری و تکه تکه کردن انسان های بیگناه و بریدن دست و پای آنان خبر میدهد .

پرفسور گیریشمن - ایران از آغاز تا اسلام :

کمتر پادشاهی است که پس از خود چنین نام نیکی باقی گذاشته باشد . کوروش سرداری بزرگ و نیکوخواه بود . او آنقدر خردمند بود که هر زمانی کشور تازه ای را تسخیر می کرد به آنها آزادی مذهب میداد و فرمانروای جدید را از بین بومیان آن سرزمین انتخاب می نمود . او شهرها را ویران نمی نمود و قتل عام و کشتار نمی کرد . ایرانیان کوروش را پدر و یونانیان که سرزمینشان بوسیله کوروش تسخیر شده بود وی را سرور و قانونگذار می نامیدند و یهودیان او را مسیح خداوند میخواندند.

کنت دو گوینو سفیر اسبق فرانسه در تهران (مورخ فرانسوی) :

تا کنون هیچ انسانی موفق نشده است اثری را که کوروش در تاریخ جهان باقی گذاشت - در افکار میلیونها مردم جهان بوجود آورد . من اذعان میدارم که اسکندر و سزار و کوروش که سه مرد اول جهان شده اند کوروش در صدر آنها قرار دارد . و تا کنون کسی در جهان بوجود نیامده است که بتواند با او برابری کند و او همانطور که در کتابهای ما آمده است مسیح خداوند است . قوانینی که او صادر کرد در تاریخ آن زمان که انسانها به راحتی قربانی خدایان می شدند بی سابقه بود

ویل دورانت - تاریخ تمدن ویل دورانت - مشرق زمین :

کوروش از افرادی بوده که برای فرمانروایی آفریده شده بود . به گفته امرسون همه از وجود او شاد بودند . روش او در کشور گشایی حیرت انگیز بود . او با شکست خوردگان با جوانمردی و بزرگواری برخورد می نمود . بهمین دلیل یونانیان که دشمن ایران بودند نتوانستند از آن بگذرند و درباره او داستهای بیشماری نوشته اند و او را بزرگترین جهان قهرمان پیش از اسکندر مینامند . او کرزوس را پس از شکست از سوختن در میان هیزمهای آتش نجات داد و بزرگش داشت و او را مشاور خود ساخت و یهودیان در بند را آزاد نمود . کوروش سرداری بود که بیش از هر پادشاه دیگری در آن زمان محبوبیت داشت و پایه های شاهنشاهی اش را بر سخاوت و جوانمردی بنیان گذاشت .

کلمان هوار - تمدن ایرانی :

کوروش بزرگ در سال ۵۵۰ قبل از میلاد بر اریکه پادشاهی ایران نشست . وی با فتوحاتی ناگهانی و شگفت انگیز امپراتوری و شاهنشاهی پهناوری را از خود بر جای گذاشت که تا آن روزگار کسی به دنیا ندیده بود . کوروش سرداری بزرگ و سرآمد دنیای آن روزگار بود . او اقوام مختلف را مطیع خود کرد . او اولین دولت مقتدر و منظم را در جهان پایه ریزی کرد . برای احترام به مردمان کشورهای دیگر معابدشان را بازسازی کرد . وی پیرو دین یکتا پرستی مزدیسنا بود . ولی به هیچ عنوان دین خود را بر ملل مغلوب تحمیل ننمود .

مولانا ابوالکلام احمد آزاد فیلسوف هندی - کوروش بزرگ (عباس خلیلی) :

کوروش همان ذوالقرنین قرآن است . وی پیامبر ایران بود زیرا انسانیت و منش و کردار نیک را به مردمان ایران و جهان هدیه داد . سنگ نگاره او با بالهای کشیده شده به سوی خداوند در پاسارگاد وجود دارد .

دیودوروس سیسولوس (۱۰۰ پس از میلاد) :

کوروش پسر کمبوجیه و ماندان در دلاوری و کارآیی خردمندانه حزم و سایر خصائص نیکو سرآمد روزگار خود بود . در رفتار با دشمنان دارای شجاعتی کم نظیر و در کردار نسبت به زیر دستان به مهر و عطف رفتار میکرد . پارسیان او را پدر می خواندند .

دکتر جهانگیر اوشیدری - دانشنامه مزدیسنا :

کوروش به سال ۵۵۹ قبل از میلاد بر اریکه شاهنشاهی بنشست و در سال ۵۲۹ قبل از میلاد وفات یافت . پس از تسخیر بابل با مردمان شکست خورده بامهربانی رفتار کرد و اسیران یهودی را که بخت النصر از فلسطین به آن شهر آورده بود آزاد کرد و اجازه داد به فلسطین باز گردند . او فرمانی صادر کرد که معبد اورشلیم را که بخت النصر ویران کرده بود را با هزینه دولت ایران بازسازی کنند . کوروش را در پارسه گرد که امروزه بازاردگاد نامیده می شود به خاک سپردند . او از مردان بزرگ تاریخ جهان است زیرا همه تاریخ نویسان نامدار جهانی از او به نیکی ستایش کرده اند . او پادشاهی سیاستمدار - شجاع - با فتوت - با عزم و اراده - با گذشت و مهربان بود . او به عقاید دینی ملل مغلوب احترام می گذاشت . شهرهای ویران را دوباره آباد ساخت . او عقل و تدبیر را بر شمشیر و جنگ برتری داد . منشور جهانی او زینت بخش سازمان ملل متحد و جهان است .

اخیلوس (آشیل) شاعر نامدار یونانی - تراژدی پارسه :

کوروش یک تن فانی سعادتمند بود . او به ملل گوناگون خود آرامش بخشید . خدایان او را دوست داشتند . او دارای عقلی سرشار از بزرگی بود .

شعری در وصف کوروش

جهان در سیاهی فرو رفته بود

به بهبود گیتی امیدی نبود

نه شایسته بودی شهنشاه مرد

رسوم نیاکان فراموش کرد

بناکرد معبد به شلاق و زور

نه چون ما برای خداوند نور

پی کار ناخوب دیوان گرفت

خلاف نیاکان به قربان گرفت

نکرده اراده به خوبی مهر

در اویخت با خالق این سپهر

در آواز مردم به جایی رسید

که کس را نبودی به فردا، امید

به درگاه مردوک یزدان پاک

نهادند بابل همه سر به خاک

شده روزمان بدتر از روز پیش

ستمهای شاهست هر روز بیش

خداوند گیتی و هفت آسمان

ز رحمت نظر کرد بر حالشان

بر آن شد که مردی بس دادگر
به شاهی گمارد در این بوم و بر

چنین خواست مردوک تا در جهان
به شاهی رسد کوروش مهربان

سراسر زمینهای گوتی و ماد
به کوروش شه راست کردار داد

منم کوروش و پادشاه جهان
به شاهی من شادمان مردمان

منم شاه گیتی شه دادگر
نیاکان من شاه بود و پدر

روان شد سپاهم چو سیلاب و رود
به بابل که در رنج و آزار بود

براین بود مردوک پروردگار
که پیروز گردم در این کارزار

سرانجام بی جنگ و خون ریختن
به بابل درآمد ، سپاهی ز من

رها کردم این سرزمین را زمرگ
هم امید دادم همی ساز و برگ

به بابل چو وارد شدم بی نبرد
سپاه من آزار مردم نکرد

اراده است اینگونه مردوک را

که دلهای بابل بخواهد مرا

مرا غم فزون آمد از رنجشان
ز شادی ندیدم در آنها نشان

نبونید را مردمان برده بود
به مردم چو بیدادها کرده بود

من این برده داری برانداختم
به کار ستمدیده پرداختم

کسی را نباشد به کس برتری
برابر بود مسگر و لشکری

پرستش به فرمانم آزاد شد
معابد دگر باره آباد شد

به دستور من صلح شد برقرار
که بیزار بودم من از کارزار

به گیتی هر آن کس نشیند به تخت
از او دارد این را نه از کار بخت

میان دو دریا در این سرزمین
خراجم دهد شاه و چادر نشین

ز نو ساختم شهر ویرانه را
سپس خانه دادم به آواره ها

نبونید بس پیکر ایزدان
به این شهر آورده از هر مکان

به جای خودش برده ام هر کدام
که دارند هر یک به جایی مقام

ز درگاه مردوک عمری دراز
بخوانند این ایزدانم به راز

مرا در جهان هدیه آرامش است
به گیتی شکوفایی دانش است

غم مردم رنج و شادی نکوست
مرا شادی مردمان آرزوست

چو روزی مرا عمر پایان رسید
زمانی که جانم ز تن پر کشید

تابوت نه تابوت باید مرا بر بدن
نه با مومیایی کنیم کفن

که هر بند این پیکرم بعد از این
شود جزئی از خاک ایران زمین

شاعر: صادق علی حق پرست